

## مدیریت زوال آمریکا

تلاش‌هایی برای بازیابی اعتبار ایالات متحده در برابر ترقی چین

### رویاریویی با چین زوال آمریکا را سرعت می‌بخشد

دانشمند علوم سیاسی، هاروارد گراهام آلیسون، این مشکل را «تله تاکی دیدز»<sup>۸</sup> نامید که در آن، کشور در مسیر زوال نسبی، بیم دارد از برخاستن حریفی که تصمیم به جنگ بگیرد و باید مانع آن شود. ضمناً درحالی‌که کتاب آلیسون به نام «عزم برای جنگ»<sup>۹</sup>، منتقدان خود را دارد، به ما کمک می‌کند تا از جنگ‌های یونان تاکی دیدز بپرهیزیم و هشدار می‌دهد که سیاست‌های ایالات متحده برای رویاریویی با چین، این اشکال را دارد که به زوال آمریکا سرعت می‌بخشد. یکی از دلایلی که آلیسون مورد انتقاد قرار گرفت، آن بود که به منظور داشتن مورد کافی برای نوشتن کتاب دانش سیاسی، «تحولات» مابین قدرت‌های بزرگی را مطرح کرد که تاب تحمل آزمون سخت را نداشتند؛ بنابراین، بریتانیا و فرانسه که پس از جنگ جهانی دوم عرصه

به ترقی چین در برابر آمریکا اشاره دارد- جلب می‌کند و در نهایت، راهبرد تثبیت نظم جهانی موجود به همراه پرهیز از جنگ را پیشنهاد می‌دهد.

زوال آمریکا در برابر ترقی چین، مصلحت‌اندیشی مربوط به تغییر قدرت در سطح بین‌المللی را به دانشگاهیان گوشزد کرده است. بدین معنی که آیا چینی‌ها صلح‌آمیز رفتار می‌کنند یا خیر و چه شرایطی پیش می‌آید؛ چه مقدماتی برایش موجود است و آن‌ها به ما چه خواهند گفت. اکنون جوزف ام پارت<sup>۶</sup> و پل کی مک‌دونالد<sup>۷</sup> کتاب مهمی به نام گرگ و میش تایتان را نوشته و از تحلیل کمیته انتقال قدرت در تحلیل این مسئله استفاده کرده‌اند. آنچه آن‌ها بدان پی بردند، هشدار می‌بود در رابطه با ترقی و پیشرفت چین و نقشه راهی برای ایالات متحده روبرو زوال تا اعتبار گذشته‌اش را بازیابد.

متن پیش رو، ترجمه‌ای از مطلبی با عنوان «مدیریت زوال آمریکا»<sup>۱</sup> است که «کوری شیک»<sup>۲</sup> (نویسنده همکار در مجله آتلانتیک و معاون مدیرکل مؤسسه بین‌المللی مطالعات استراتژیک)<sup>۳</sup>، در ۲۴ نوامبر ۲۰۱۸ در تارنمای آتلانتیک قلم زده است. نویسنده در این نوشتار، تلاش خود را بر بازیابی اعتبار آمریکا در برابر پیشرفت‌های چین قرار می‌دهد و در تلاش است تا نقشه راهی را برای افولی که گرچه سرانجام حتمی این امپراتوری است، به عقب بیندازد. از همین رو، در ابتدا توجه شما را به کتاب گرگ و میش تایتان<sup>۴</sup> (نوشته شده توسط پل مک‌دونالد و جوزف پارت<sup>۵</sup> در سال ۲۰۱۸) - که

1 - Managing American Decline  
2 - Kori Schake  
3 - The International Institute for Strategic Studies (IISS)  
4 - Twilight of the Titans  
5 - Paul K. MacDonald & Joseph M. Parent

8 - the Thucydides Trap  
9 - Destined for War

6 - Joseph M. Parent  
7 - Paul K. MacDonald

را به آلمان واگذار کردند، به شدت به حالت سه کشوری درآمدند که به صورت مشترک از تضمین‌کننده امنیت برخوردار هستند؛ یعنی ایالات متحده که اساساً قوی‌تر و مدافع تغییر بوده است.

درواقع، تاریخ تنها یک تحول برتری جوانه صلح‌آمیز به خود دیده است؛ انتقال قدرت بریتانیا به ایالات متحده در اواخر قرن نوزدهم. این، یک پرسش آزاد است که آیا سلاح‌های هسته‌ای انتقال برتری را تثبیت خواهد کرد یا خیر؟ یک پرسش مهم در کتاب آلیسون نیزان است که آیا کشورهای قوی‌تر در سطح بین‌المللی، متفاوت از سایر کشورها رفتار می‌کنند؟ کسی که برتر است، قانون وضع می‌کند و آن را در عرصه بین‌المللی به اجرا می‌گذارد؛ یعنی به نوعی قوی‌ترین قدرت است (اما نه ضرورتاً)؛ زیرا کشورها می‌جنگند تا این حق را کسب نمایند که شرایط مطلوب را به نفع خود، به وجود آورند. پس بریتانیا بعد از جنگ‌های ناپلئونی - که «حاکم مطلق بود» - می‌توانست قوانین را نادیده بگیرد؛ و ایالات متحده در قرن بیستم و به خصوص پس از جنگ جهانی دوم، به معمار آنچه بدل شد که نظم بین‌المللی آزادی خواهانه یا نظم بین‌المللی مبتنی بر قوانین خوانده می‌شود.

پارنت و مک دونالد انتقال قدرت از سال ۱۲۴۸ به بعد را بررسی می‌کنند (از وقتی که اطلاعات مربوط به تولید ناخالص ملی برای نخستین بار به گونه‌ای قابل اعتماد جمع‌آوری گردید) تا رفتار دو کشور پیشرفته را از نظر نظم و دو کشور پایین‌تر از این لحاظ، اما قدرتمند را بررسی نمایند. آن‌ها به ۱۶ مورد زوال نسبی برخوردند، برخی به وسیله قدرت‌های برتری جو و برخی نیز، به وسیله کشورهایی در سطح متوسط.

آن‌ها دریافته‌اند که بیشتر کشورها به طور محسوس در برابر زوال نسبی، انگیزش تعهدآور و مستحکم سازی درخور، واکنش نشان داده‌اند، زیرا خواهان راهکار استراتژیک بودند. آن‌ها نمی‌خواستند شکست بخورند و به این دلیل، استقلال خود را از دست بدهند؛ یعنی انتخاب سیاست معقولی که به قدرتمند شدن آنان کمک می‌کرد تا از عهده شرایط دشوار برآیند و بتوانند از تعارضات نظامی و تسلیحاتی خود بکاهند. تصمیم به مستحکم سازی به بیشتر کشورها کمک کرد تا ساختار خود را بازسازی کنند؛ کشورهایی که قادر به مستحکم سازی نشدند، هرگز در بازسازی توفیق نیافتند.

همچنین، نویسندگان مزبور دریافته‌اند کشورهایی که زوال را تجربه می‌کنند، به طور کلی هدف

جالبی برای تهاجم از سوی سایرین نیستند. پس به طور کلی کشورهای درحال توسعه، وسوسه نمی‌شوند که به رقیب ضعیف هجوم برند. پژوهش پارنت و مک دونالد بیانگر این موضوع است، کشورهایی که زوال را تجربه می‌کنند، به سلامت تعارض را از سر می‌گذارند؛ درحالی‌که جنگ، داور بی‌احساسی برای قدرت کشور است، پس کشورهای روبه‌زوال، ترجیحاً این ریسک را نمی‌کنند که کمبودهای خود را به نمایش بگذارند. همچنین، پژوهش آن‌ها نشان می‌دهد که این کشورها مایل بوده‌اند بر تعارضاتی فائق آیند که خود به راه انداخته بودند. پارنت و مک دونالد، به این نتیجه می‌رسند: «این نشان می‌دهد که قدرت‌های روبه‌زوال، معطوف و محکم هستند». رهبری حزب کمونیست چین از پژوهش پارنت و مک دونالد، بهره‌مند شده است، درحالی‌که «عزم بی‌موقع برای برتری جویی نه تنها مشوق تشکیل ائتلاف‌های خارجی متخاصم است، بلکه بنیان‌های بومی شکننده رشد بلندمدت را نیز برهم می‌ریزد». در کل، به نظر می‌رسد که نظر رهبران چینی به عنوان استراتژیست‌های درخشانی که افق زمانی برنامه‌شان صدسال است، با توضیح پارنت و مک دونالد درباره عزم بی‌موقع برای برتری جویی مطابقت دارد.



### تثبیت نظم جهانی به همراه پرهیز از جنگ

همه این‌ها خبر خوبی برای ایالات متحده است که قدرتش در سطح بین‌المللی، نسبتاً ضعیف شده است. اگر آینده با اطلاعات فعلی مطابقت داشته باشد، می‌توان انتظار داشت که ایالات متحده جایگاهش را در نظم جهانی تثبیت کند، ضمن آنکه از جنگ می‌پرهیزد؛ همان‌طور که چینی‌ها پادتن‌هایی را در برابر ترقی دائم خود، فعال ساخته و به موجب آن، امکان می‌دهند که آمریکا اعتبار گذشته‌اش را

بازیابد. این‌ها خبر خوبی برای متحدان آمریکا نیست که مجبورند بیشتر هزینه کنند، ریسک نمایند و مسئولیت دفاع از امنیت خود و پایداری در سطح بین‌المللی را تحمل کنند؛ یعنی کارهایی که به نفع آن‌ها است. در اینجا است که می‌ترسم داده‌های انبوه، ما را گمراه کند؛ یعنی اولویت‌بندی موارد زیادی که باید با همه یکسان برخورد شود. به دلیل آنکه دو چیز نه‌چندان روشن در این تعداد موارد ممکن است، بسیار مهم‌تر از یافته‌های حاصل از مطالعه پارت و مک‌دونالد باشد؛

نخست آنکه احتمالاً مهم است کشوری از بالاترین موضع خود نزول می‌کند یا از موضعی نزدیک به بالا. از دست رفتن موضع برتریش از آن ناراحت‌کننده است که رتبه ترتیبی آن کاهش یابد. کشورهای مهم و قوی بسیاری در جهان وجود دارند، اما رتبه‌بندی نسبی آن‌ها، از اهمیت کمی برخوردار است. آیا آلمان به این موضوع اهمیت می‌دهد که بزرگ‌ترین اقتصاد سوم است یا پنجم؟ شاید اهمیت آن، جزئی باشد اما اساسی نیست. البته باید گفت که قطعاً کشورها

اهمیت می‌دهند تا بالاترین موضع یعنی برتری را داشته باشند؛ زیرا به آن‌ها این قدرت را می‌بخشد که قواعد بازی را تعیین نمایند. اگر چین به موضع برتری دست یابد، قواعد زمان، برتری آمریکا را تغییر خواهد داد؛ در واقع، فرد برتر قانون را تغییر خواهد داد، کشورهای قوی شرایط را به کشورهای ضعیف دیکته خواهند کرد؛ یعنی الگوهایی که همواره در تهدید همسایگان منطقه‌ای چین، معاملات یغماگر آن و عملکرد تجاری اش مشاهده می‌کنیم. ایالات متحده و متحدانش به خوبی می‌توانند برای ممانعت از این تغییرات، وارد عمل شوند. دوم اینکه ماهیت کشور، بیش از اعتبار پارت و مک دونالد اهمیت دارد. آن‌ها هیچ رابطه‌ای میان نوع رژیم و جنگ، در رابطه با قدرت روبه‌زوال نیافتند (ماهیت کشور: کمونیست، اقتدارگرا یا دمکراتیک)؛ اما در ۱۶ مورد زوال نسبی از سال ۱۲۴۸، بریتانیا، ۶ مرتبه دچار زوال می‌شود (پارت و مک‌دونالد با ظرافت آن را «مغرب‌ترین قدرت روبه‌زوال» می‌خوانند)؛ قدرت آلمان ۸ مرتبه افزایش می‌یابد. همان‌طور که پارت و مک‌دونالد نتیجه‌گیری می‌کنند، ممکن است صحیح باشد که «واکنش‌های تهاجمی برای تنزل دادن ظاهراً به جای آنکه قاعده باشد، یک استثنا است»، اما در داده‌های آن‌ها، آلمان، تنها کشوری است که مهاجم‌تر و اقتدارگراتر

می‌شود. ضمناً آن‌ها فقط می‌توانند به ما بگویند، علت آنکه بریتانیا آن‌چنان نمونه‌های صلح‌آمیز زوال نسبی را میسر می‌سازد، این است که به‌گونه‌ای استثنایی در بازی صلح‌آمیز در سرزمین تضعیف‌شونده فرض است. آنچه می‌توانیم در مطالعه آن‌ها مشاهده کنیم، بیش از آنکه نمایش فرهنگ استراتژیک بریتانیایی و آلمانی باشد، یک نظریه قابل‌تعمیم از رفتار قدرت‌های روبه‌زوال است. هردوی این موارد ممکن است غیرعادی باشد که آن‌ها را نمونه ضعیف‌تری جلوه می‌دهد که یک نظریه بر اساس آن، بنا شده است. اهمیت نوع رژیم نیز بسیار زیاد است، زیرا انعطاف‌پذیری دولت را نمایان می‌کند. پارت و مک‌دونالد دریافته‌اند که «احتمال بهبودی کمتر از عدم بهبودی است، اما تنها مسیر بهبودی، مستحکم‌سازی است»؛ این بدان معنا است که دولت، باید شرایطش را بپذیرد و سیاست‌های متفاوتی را اتخاذ نماید. کشورهای اقتدارگرا نسبت به هم‌تایان دمکراتیک خود شکننده‌تر هستند. با فقدان رسانه‌های آزاد برای نشان دادن نقص‌ها و به چالش کشیدن سیاست‌ها، با فقدان قدرت غیرمتمرکز و جامعه مدنی که گزینه‌هایی را تجربه کند و افراط‌ها را بررسی نماید و با فقدان انتخابات برای رقابت میان جهت‌گیری‌های سیاسی متفاوت و

ممکن، دولت‌های اقتدارگرا به مدت طولانی‌تری سرسپرده سیاست‌های ورشکسته خود باقی می‌مانند. گرگ‌ومیش تایتان کمک معناداری به این بحث می‌نماید که آیا از زوال قدرت بزرگ به‌عنوان دلیل جنگ در سیستم بین‌المللی، باید ترسید یا خیر؟ پارت و مک‌دونالد پرسش مهم و بزرگی را مطرح کرده و کوشیدند با جمع‌آوری آنچه درباره قدرت‌های بزرگ و هم‌تایان سطح متوسطشان می‌دانیم، پاسخش را بیابند. این صرفاً یک پرسش علمی جالب‌توجه نیست؛ آن‌ها پرونده‌ای بسیار قوی مبنی بر آنکه کارزار جنگ‌های پیشگیرانه برای قدرت‌های روبه‌زوال، در واقع دفاع از خود است، تشکیل می‌دهند. دولت‌هایی که قدرت نسبی خود را از دست می‌دهند، به‌جای جنگ برای ایستادگی در برابر چالش‌گر و به ترقی، باید سنگ‌سازی و سازش کنند تا از نزاع بپرهیزند. در هر صورت، با پذیرش توصیه‌های اساسی پارت و مک‌دونالد، می‌آموزیم که با «دموکراسی توأم با ویژگی‌های چینی» زندگی کنیم. جالب آنکه این توصیه سیاسی را گراهام آلیسون نیز در کتاب عزم برای جنگ، مطرح کرده است.

منبع

این متن در آدرس ذیل قابل دسترسی است:  
<https://www.theatlantic.com/ideas/archive/2018/11/how-bad-americas-decline-relative-china/576319>